

کشتی زیبای نجات

نویسنده: شهید سیدمهدی رکنی

برگردان شعر: احمد دهبزرگ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کشتی زیبای نجات

نمایشنامه

شعرا شهید مهدی زکری

برگردان: احمد ده بزرگی



۱۳۷۹

کشتی زیبای نجات: نمایشنامه / شعر مهدی رکنی / برگردان احمد ده بزرگی - تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۲

۳۲ ص.

ISBN 964 - 302 - 185 - 8

فهرستفهرستی براساس اطلاعات نیا.

گروه سنی: بچ

چاپ دوم: ۱۳۷۹.

۱. نمایشنامه: ۱. داستانهای مذهبی، الف، رکنی، مهدی، ب. ده بزرگی، احمد، اقتباس کنند.

۵۵۶

کتابخانه ملی ایران

م ۳۳۲۱ - ۳۵



کشتی زیبای نجات

نویسنده: شهید سیدمهدی رکنی

برگردان: احمد ده بزرگی

چاپ اول: ۱۳۷۲ چاپ دوم: ۱۳۷۹

تعداد: ۵۰۰۰ جلد چاپ: آفتاب

انتشارات پیام آزادی: خیابان جمهوری اسلامی - مابین میدان استقلال و بهارستان

مقابل سینما اروپا - کوچه شهید مظفری - پلاک ۱۱ کدپستی ۱۱۴۶۸

تلفن: ۳۱۱۴۳۷۵ - شماره: ۳۹۰۵۵۱۵

قیمت: ۱۲۰ تومان

صحنه اول

— پدر بزرگ - (حضرت نوح «ع»)

— بچه‌ها - که در صحنه دوم با پوشیدن
تن پوش حیوانات نمایش را ادامه می‌دهند.

— کیوتر -

نور اول - صحنه اول

توضیح صحنه:

تابلویی از کشتی نوح تمامی ابعاد ته سن را پر کرده است. کُنده‌هایی کوچک پراکنده در صحنه جلو تابلو چیده شده - است.

زیر سینه کشتی سکویی بزرگ گذارده شده است.
[صدای تعدادی بچه که همراه با موزیک شاد کودکانه شعر می‌خوانند بگوش می‌رسد.]

صدا ... :

مایه پدر بزرگی داریم

خیلی اونو دوست میداریم

وقتی داره قصه میگه

ما دیگه قصه نداریم

روزهای جمعه که میشه

میریم پیشش ما همیشه

.....

قصه‌های قشنگ او

شادی و شور بما میده

با سخنان خوب خود

درس وفا بما میده

با ما، صحبت میکنه

ما رو نصیحت میکنه

وفتی که لب وامیکنه
گل میریزه از دهنش
فضای خانه پر میشه
از بوی عطر سخنش
گل دهن و خوش سخنه
حرفهای خوب خوب میزنه

[بچه‌ها با خواندن اشعار و حلقه زدن به دور پدر بزرگ زیر
سینه کشتی جایی که سکوی قصه‌گویی گذارده شده است
همراه با پدر می‌نشینند.]

[گرم صحبت با بچه‌ها می‌باشد. موزیک قطع می‌شود]

— آن زمان بار سفر برمیستند

سلام پدر بزرگ: سلام پدر بزرگ:

همه از وحشت طوفان رستند پدر بزرگ:

[متعجب! نگاه به یکدیگر می‌کنند] ... یک ... دو ... سه ... بچه‌ها:

— سلام سلام پدر بزرگ...

سلام به بچه‌های خوبم، دیر کردید پدر بزرگ:

یعنی امروز واسمون قصه نمی‌گید...؟ یکی از بچه‌ها:

چرا عزیزم... بشینید... تا واستون قصه بگم پدر بزرگ:

پدر بزرگ! ... اسم این قصه چیه؟ یکی از بچه‌ها:

اسم این قصه چیه...؟ اسم این قصه چیه؟ یکی دیگر از بچه‌ها:

اسمش کشتی زیبای نجاته پدر بزرگ:

بچه ها:

کشتی زیبای نجات!... [متعجب]

پدر بزرگ:

حاضرید؟ [خنده]

بچه ها:

[با شادی] بله...

[موزیک - ورود کیبوتر... کیبوتر روی یکی از سکوها فرا

می گیرد]

پدر بزرگ:

بسم الله

[موزیک صدای پدر بزرگ را می بلعد]

کیبوتر:

یکی بود یکی نبود...

[بچه ها نظرشان به کیبوتر معطوف می گردد، پدر بزرگ نیز با

بازی در سکوتش سخنان کیبوتر را دنبال می کند.]

- غیر از خدا هیچکس نبود، هر کی بنده خداست بگه یا خدا

یا خدا...

بچه ها:

کیبوتر:

در روز گارای خیلی پیش آدمهایی زندگی می کردند که

بی خبر از روز محشر بودند.

[با ریتم نشر و هشت خوانده می شود]

- صورت ظاهرشون بود بشر...

لیک خصلت!

- خلق آن دوره جو حیوان بودند

- همه بی دانش و نادان بودند

- یکی میمون و یکی خرگوش و یکی اسب چموش

- مثل شتر... یکی چون شیر، یکی ببر و...

- یکی روباه، بی علم و هنر،

- حتی از حیوان هم بدتر بودند

حضرت نوح که پیغمبر بود

به همه خلق خدا رهبر بود

در ره دین خدای متعال

رنج بسیار کشید نهصد سال

یکی از بچه‌ها: نهصد سال...؟! [قطع بازی کیبوتر.]

پدر بزرگ: بله بچه‌ها نهصد سال

کیبوتر: [دوباره سخن را از سر می‌گیرد]

- نهصد سال

- هر چه فرمود که ای اهل جهان

- بخداوند بیارید ایمان

- غیر هشتاد نفر در دنیا

- کسی نشد پیرو آن مرد خدا

یکی از بچه‌ها: بقیه چکار کردند

[قطع بازی کیبوتر.]

پدر بزرگ: بقیه گفتند اگر از این حرفها دست برنداری،

- سنگ سارت می‌کنیم.

- خداوند فرمود برای بدان و کافران طوفان می‌فرستیم

- و به حضرت نوح فرمان داد تا کشتی بزرگی بسازد.

- چندین سال طول کشید تا کشتی آماده شد.

کیبوتر:

پس خدا گفت که ای پیغمبر

خیزو در کشتی زیبای نجات

گو به مردم که بلا نزدیک است

ایکه بر اهل جهانی رهبر

جمع کن از همه حیوانات

لحظه خشم خدا نزدیک است

نور دوم - صحنه اول

[موزیک - پدر بزرگ از جای خود برخاسته و سوی کشتی
میرود - در میان بچه‌ها تحرکی نمایان است - سگ‌وها را
جایجا کنند - نور از روی بچه‌ها گرفته می‌شود و پدر بزرگ
را نشان می‌دهد که لباس دیگر پوشیده است و در جای
مخصوصی که برای حضرت نوح در کشتی در نظر گرفته
شده است می‌ایستد.]

نوح:

[خطاب به فضای بیرون کشتی، لحن بیداری و آگاه
ساختن.]

جمع گردید که هنگام بلاست
اینک آن لحظه موعود خداست
دوری از مردم نادان گیرید
جای در کشتی ایمان گیرید
هان در این کشتی زیبای نجات
جمع گردید! ... دگر حیوانات

[در خلال اشعار بچه‌ها به تعویض و پوشیدن تن‌پوش خود
می‌پردازند و مطابق اشعار بعد که حضرت نوح می‌خواند در
صحنه در جای خود روی سگ‌وها قرار می‌گیرند...]

حضرت نوح ع.:

شیر و روباه و خر و هم خرگوش
فیل و زرافه، هم گربه و موش
میمون هم، خروس و شیر و پلنگ
طوطی و خرس و سگ، اسب قشنگ

صحنہ دوم - نور اوّل

شیر

گوسفند

سگ

شتر

روباہ

گاؤ

لیل

خر

اسب

زرافہ

موش

خرگوش

گربہ

نور اول - صحنه دوم:

[همان تابلو کشتی نوح است. سگ‌ها جا بجا شده است
مقداری سبزه و خزه و شاخ و برگ درختان به سگ‌ها اضافه
شده است (فضای جنگل) حیوانات روی سگ‌ها قرا دارند.
همه حیوانات مشغول صحبت و بحث هستند. نور می‌آید.]

شیر: ساکت... ساکت... آرام باشید

گوسفند: [رو به سگ] ... این کیه؟

سگ: [آهسته] نمی‌دونم [رو به شتر] این کیه؟

شتر: [کمی آهسته‌تر و همراه با ترس] ... نمی‌دونم ایشان را در

بیابان ندیده‌ام هر که هست از جنگل آمده... جنگلی‌ست

شیر: چون همه از دشت و بیابان و جنگل در حضور ما هستند،

برای اینکه، با هم آشنا شوید... بهتر است هر کس خودش

را معرفی کند... و... اول از همه خودم...

شیر...:

هان بدانید که سلطاتم من صاحب منصب و عنوانم من

همه از غرش من می‌ترسند همچنان بید به خود می‌لرزند

همه فرمانبر دستور منند همه وحشت زده از زور منند

رویا: [با فخر و مبالغه با زیرکی تمام]

- ای سلطان ابر قدرت - ای شاه قوی شوکت

- ای شیر جسور - گوش کن...

- گوش کن، تو ای شیر جسور ای که هستی تو به زورت مغرور

- بنده ای شیر ترا استادم زانکه صد بار فریبت دادم

[شیر با اعتراض و زده سخنان رویا قصد صحبت دارد که

رویه دست می‌زند و توجه همه را دوباره به خود جلب می‌کند.

— هر که نمی‌داند بداند.

— زیرک و عاقلم و با هوشم رهزن هوش خر و خرگوشم از آشنایی همگی خوشبختم

شیر: — چی شد...؟

رویه: [چاپلوسانه]

— هیچی قربان... قربان شما کردم من

— خود مو... خودمو معرفی کردم... من

گاو: [گیج و متنگ]

هی آقا ببخشید بر ما...

هیچ نگفتید که چه اسم شما

خرو: یعنی نفهمیدی... کیه؟ — ای... ای...

گاو: نه چون شما...

خرو: ماشاء... به این عقل و هوش ذکاوت... چه چه اونیکه

حیله گره... روباهه [زیر خنده می‌زند و ریه می‌رود]

گاو: روباهه! اینده؟ عجیب...

خرو: [متفکرانه و با وقار]

— خدمتتون که عرض کنم، بنده خرم...

[صدای پای قوی صحنه را می‌لرزاند و همه وحشت‌زده

اطراف را می‌نگرند. با آمدن فیل بعضی از حیوانات جایجا

می‌شوند و جا برای فیل باز می‌کنند. فیل از راه نرسیده

شروع می‌کند...]

فیل: من قوی هستم و خوش سپاهیم

یکه تاز همه جنگل هایم

.....

- هر کسی گفت سخن از من گفت

- که قوی هستم و هم پوست کلفت

- قدرتم قدرتی سرسام آور

- عاج من تیز بود چون خنجر

- قهرمان هستم و ورزشکارم

- پر هنر هستم و میدان دارم

[رویه خرگوش]

گااو:

- ایشون کی باشن؟...

- صبر کن می فهمی...

خرگوش:

[عصبانی همراه با ریشخند]

خر:

- حالا بیا و درستش کن دو ساعت داره مثنوی می خونه

تازه میگه لیلی زنه یا مرده

[بقیه حیوانات هم صدا با خر بغیر از فیل]

لیلی زنه یا مرده... لیلی زنه یا مرده

همگی:

[گیج و متنگ]

گااو:

- لیلی زنه یا مرده

[همگی به خنده می افتند در این میان فیل هاج و واج

است...]

!...! اینجا چه خبره...!

فیل:

[معرکه می گیرد]

خر:

- آقا فیله نکره بنده خرم

- خیلی از این هنرم مفتخرم

فیل:

خب...؟ به من چه که شما خر هستید

خر:

[دست می‌زند و میدان داری می‌کند بعضی از حیوانات،

گوسفند و خرگوش و سگ به معرکه خر پشت می‌کنند]

— گرچه الفسار سرم زنجیر است

— هنر عرعرم عالمگیر است

— حالا با اجازه حضار مقداری از هنرم را با عرعر گوش نوازم

تقدیم می‌کنم

فیل:

پس این جمعیت جمع شدن که شما واسشون عرعر کنین؟

خر:

چکار کنیم آقا این هم به نوع هنرم

اسب:

— یعنی هر که عرعر نکنه بی هنرم

خر:

— نخیر آقا، نخیر آقا هنر عرعر مخصوص خرم...

اسب:

— فاش گویم به تو... آخر ای خر... از چه بندی تو بخود نام هنر

— بخت از اهل هنر برگشته

— که هنرمند جهان خر گشته

خر:

[عصبانی و جملات]

— جناب اسب نجابتشون کجا رفته... آقا...

— کو نجابت تو ای اسب عزیز

— آبروی ما رو اینگونه نریز

فیل:

بالاخره ما نفهمیدیم همه جمع شدن که آواز شما رو گوش

بدن یا دعوا تونو تماشا کنن

گااو:

[آرام و با وقار] — اجازه هست

خر:

— بفرمایید

گااو:

— حالا که بحث هنر پیش اومد باید عرض کنم که هنرمند

جهان... [بیم‌نگاهی به خر و اطرافیان]

یکه تاز همه جنگل هابم

.....

- هر کسی گفت سخن از من گفت

- که قوی هستم و هم پوست کلفت

- قدرتم قدرتی سرسام آور

- عاج من تیز بود چون خنجر

- قهرمان هستم و ورزشکارم

- پر هنر هستم و میدان دارم

[رویه خرگوش]

گاو:

- ایشون کی باشن؟

- صبر کن می فهمی...

خرگوش:

[عصبانی همراه با ریشخند]

خر:

- حالا بیا و درستش کن دو ساعت داره مثنوی می خونه

تازه میگه لیلی زنه یا مرده

[بقیه حیوانات هم صدا با خر بغیر از فیل]

لیلی زنه یا مرده... لیلی زنه یا مرده

همگی:

[گیج و منگ]

گاو:

- لیلی زنه یا مرده

[همگی به خنده می افتند در این میان فیل حاج و واج

است...]

ا...! اینجا چه خبره...؟

فیل:

[معرکه می گیرد]

خر:

- آقا فیله نکره بنده خرم

- خیلی از این هنرم مفتخرم

فیل:

خب...؟ به من چه که شما خر هستید

خر:

[دست می زند و میدان داری می کند بعضی از حیوانات،

گوسفند و خرگوش و سگ به معرکه خر پشت می کنند]

— گرچه افسار سرم زنجیر است

— هنر عرعرم عالمگیر است

— حالا با اجازه حضار مقداری از هنرم را با عرعر گوش نوازم

تقدیم می کنم

فیل:

پس این جمعیت جمع شدن که شما واسشون عرعر کنین؟

خر:

چکار کنیم آقا این هم به نوع هنره

اسب:

— یعنی هر که عرعر نکنه بی هنره

خر:

— نخیر آقا، نخیر آقا هنر عرعر مخصوص خره

اسب:

— فاش گویم به تو... آخرای خر... از چه بندی تو بخود نام هنر

— بخت از اهل هنر برگشته

— که هنرمند جهان خر گشته

خر:

[عصبانی و جاسلانه]

— جناب اسب نجابتشون کجا رفته... آقا...

— کو نجابت تو ای اسب عزیز

— آبروی ما رو اینگونه نریز

فیل:

بالاخره ما نفهمیدیم همه جمع شدن که آواز شما رو گوش

بدن یا دعوا تونو تماشا کنن

گاو:

[آرام و با وقار] — اجازه هست

خر:

— بفرمایید

گاو:

— حالا که بحث هنر پیش اومد باید عرض کنم که هنرمند

جهان... [تیم نگاهی به خر و اطرافیان]

- حالا که بحث هنر پیش آمد
سخن از عرعر خر پیش آمد
مختصر اینکه هنرمند جهان
آنکسی هست که دارد وجدان
- خر: شما لطف کنید کار به هنر نداشته باشید
فقط خودتونو معرفی کنید
- گا: [مؤدب]
حق با شماست
مادرم گفته زس من خوبم
پیش مخلوق خدا محبوبم
زور من در همه جا مشهور است
هر که شد منکر زورم کور است
هنرم... هنرم...
- خر: باز اسم هنر آورد [اعتراض]
[بر ترجمه به سخن خر]
آقایون...
- گا: هنرم خدمت بر خلق خداست
اصل فرمایش خوبان اینجاست
که هنر...
آه...
- خر: که هنر روح سعادت باشد
خدمت خلق عبادت باشد
دیگه عرضی ندارم.
- روپاه: [با طعنه و موزدانه]

— جناب گاو شما خود تون با زبان مبارکتون بگید اسمتون
چیـه..

گاو:

— بنده... چه... چه

روبان:

— خیلی، خیلی می‌بخشین—

[روبه همه] گاو من..

خو:

— چه کار میشه کرد.

[همگی به خنده می‌افتند]

روبان:

— حالا من کی هستم

گاو:

[کمی خجل]

— شما روباهید دیگه

خو:

— مطمئنی؟—

گاو:

— بله [همگی می‌خندند.]

— اسم شما رو توی قصه‌ها شنیدم و دورا دور از آشنایی با

شما خوشبختم

سگ:

— چرا دورا دور

گاو:

— خب دیگه

زرافه:

— خُب دگر نوبتی هم گر باشد

— نوبت گفتن ما می‌باشد

— هست پیدا که بلند بالا یم

— خوش قد و قامت و هم زیبایم

[اعتراض حیوانات به زرافه شروع می‌شود]

— پوستم هست بهمانند پلنگ

— گردن مرمریم هست قشنگ

— از قد و قامت خود خوشحالم

- حق بود اینکه بخود میبالم
سگ: آقا اعتراض داریم
- گویی که از خواب بیدار شده باشد
شیر: - واسه چی؟
- به شما که نداریم
سگ: - به کی داریم
- اشاره به زرافه
سگ: - به این آقا
- خب به من بگید
شیر: - واسه چی
- سلطان جنگلم دیگه
شیر: - خب به ما چه
- یا چابلوس
روباه: - خب، سرور همه ان دیگه
- منظور...؟
سگ: ای بابا، یعنی حالا شما کوته بیاين
- یعنی می گید هر که دلش خواست خارج از نوبت حرف بزند
سگ: - راست میگه منم اعتراض دارم
- تو واسه چی نیم وجبی
زرافه: [همگی سخن زرافه را تکرار می کنند]
- اوه این بمن میگه نیم وجبی
موش: آقا جان چرا چنین بی ادبی
- بیش تو گرچه دلیل افتادم
موش: آخر از بیستی قیل افتادم



- فیل: - ای! ای! -
- موش: - حضرت شیر هوادار من است -
- بیر خونخوار طرفدار من است -
- شرق تا غرب زمین مال من است -
- هر کجا را بکنم چال من است -
- خرگوش: - بابا نگذارید این رو بگیرد - دیدید، دیدید با کلک این موش
ضعیف و کثیف خارج از نوبت خودشو معرفی کرد دروغگو -
- موش: - من دروغگوام؟ -
- خرگوش: - بله - تو دروغگوی جهانی، ای موش -
- موش: - اعتراض دارم -
- خرگوش: - خفه شو، افاده کمتر بفروش، بنده خوشبخت‌ترین
موجودم که خداوند بود معبودم
- یاد دارم پدر با هوشم
- اینجنین گفته سخن در گوشم
«هر که نان از عمل خویش خورد»
«منت از حاتم طایی نبرد»
- حالا بنده اعتراض دارم -
- شیر: - شما واسه چی -
- زرافه: - آخه هر کی می‌خوان حرف بزنه، می‌گه اعتراض دارم -
- روباه: - اشکالی نداره ادامه بدید -
- زرافه: - از اول شروع می‌کنم -
آره دیدید بلند بالایم
خوش قد و قامت و هم زیبایم
پوستم هست یمانند پلنگ

گرددن مرمریم هست قشنگ
از قد و قامت خود خوشحالم
حق بود اینکه به خود می‌بالم
- اینطور که می‌گویید شما زرافه هستید درسته؟
- بله

شتر:

زرافه

شتر:

- شما به چه می‌بالید
- آخر این هرزه درانی تاکی
- خفه شو خویش ستایی تاکی
- من ز تو خوب و قوی‌تر هستم
هم ز تو برتر و بهتر هستم
بهترین یاور انسانم من
مرکب خوب بیابانم من
- حالا این گردن دراز بد شکل ایستاده تعریف خودشو
می‌کنه عجب روزگاری شده است
- شما شتر هستید درسته؟
- بله

زرافه:

شتر:

زرافه:

- نه شما خیلی خوشگل و قشنگ هستید
با اون کوهان و اون لبهای غنچشون
آقای شتر.

[همگی قه قه می‌خندند]

- بابا بس کنید اینقدر از زیبایی خودتون تعریف نکنید و
آبروی خودتونو نبرید چون...
من بهر حال قشنگم نه شما
همچنان ببر زرتکم نه شما

گوبه:

که مسلمانم و گاهی کافر
 که گهی رهزن و گاهی رهبر
 ظاهراً اگر چه موافق هستم
 الغرض بنده منافق هستم

صحنہ دوم - نور دوم

کتبوتر

شتر

طوطی

فیل

رویاہ

سگ

خر

شیر

خروس

میمون

گاو

ببر

پلنگ

گوسفند

کرگ

اسب

نور دوم - صحنه دوم

[همان فضای صحنه قبل - کبوتر از سوی روی یک سکر
نور می‌گیرد. بقیه حیوانات سرگرم صحبت هستند]

کبوتر: - بله بچه‌های خوب، همه حیوانات از بزرگ و کوچک هر
کدوم تعریف خودشو می‌کرد، پروانه و زنبور هم ساکت
ننشستن پروانه از پر و بال قشنگش تعریف می‌کرد زنبور
هم از غسل شیرینش هر کسی فقط خودشو می‌دید... من
من می‌کرد و دست از حرف زدن بر نمی‌داشت.

[یکی از حیوانات صورتک را بر می‌دارد]

- سپید خبر توی اینهمه حیوون... کلاغ نبود

هان - [متوجه صدا می‌شود] شما بید...؟

- چرا کلاغ هم بود...

- حتماً اونجا هم خبرچینی می‌کرد

کبوتر: - نه چون همه جمع بودن... خبر کلاغ دیگه خریداری
نداشت.

- سپید خبرا... طوطی چطور، طوطی نبود؟

- بله طوطی هم بود

- شما که نگفتین

- قصه ما که هنوز تمام نشده، خُب حالا که اسم طوطی رو
آوردی بذار بگم که اون چکار کرد طوطی هم مثل همه
تعریف از خودش می‌کرد اما آنقدر حرف زده بود که حوصله
همه سر رفته بود داد همه بلند شده بود.

[موزیک... نور روی جمع حیوانات می‌آید، سر و صدای

یکی از بچه:

کبوتر:

همان بچه:

کبوتر:

همان بچه:

کبوتر:

همان بچه:

کبوتر:

حیوانات بگوش می‌رسد. موزیک آرامی قید می‌شود]

شتر:

آقایون، این جانور تاکی باید حرف بزند

طوطی:

— اجازه می‌دید

لیل:

— اگه قرار باشه هر کس اندازه هیکلش حرف بزنه پس من

باید چند شبانه روز حرف بزنم

طوطی:

— نه جانم لفل نیین چه ریزه

— کدو تنبل بی‌مزه.

روپاه:

[اتماس]..

— طوطی جان شب شد.

طوطی:

— یک کلام دیگه. حالا که حضار اعتراض دارن یک کلام

بیشتر نمی‌گویم.

شکر شکنم، طوطی خوش سخنم

تا به پایان برسد گفتارم

یک کلام دیگه صحبت دارم

بس که من طوطی شیرین سخنم

بس که من طوطی شکر شکنم

راستی من گرچه پرنده هستم

همه جا باعث خنده هستم

بی‌بی هستم بی‌بی هستم بی‌بیم

خیلی خوش سخن تر از آبی‌بیم

قصه‌های خوب رو می‌دونم

چه‌چه بلبل می‌زنم.

سگ:

[کلافه شده است]

— بابا پس کن

- بابا جان بسه چقدر جیغ می‌زنی

- با سخن تو قلب ما تیغ می‌زنی

- عوعو سگ هم می‌دونم

طوطی:

خب دیگه عوعو سگ هم می‌تونم

- بابا سرمان رفت، بابا جان بسه دیگه بسه دیگه

خر:

- آواز خر ببخشید... عرعر خر هم بلدم

طوطی:

خیلی خوب عرعر خر هم بلدم

- پس کن دیگه... وقت‌تان تمامه

شیر:

- میتونم غرش شیر و بشکنم

طوطی:

- طوطی عصبانی شده

فیل:

- میتونم مٹ فیل شیبور بزنم

طوطی:

بابا بگذارید یه کمی حرف بزنم

آخه هر چی که بگید من بلدم

- آخر ای طوطی وزاج فضول

خروس:

- خاطرم شد ز دروغ تو ملول

- تو زخود هیچ نداری آری

- گفته‌های تو بود تکراری

من خروسم

- خروس؟

فیل:

- خروسم بله خروسم قوقولی

خروس:

خوشکل و خوب و ملوسم قوقولی

من خودم هستم و از خود گویم

از کسی نیست قوقول قوقویم

- من اذان گوی سحر خیزانم

میمون:

[در حالی که بالانس و پشتک می‌زند به صحنه می‌آید]

- خوشکل و دست یازم

- ببین چقدر نازم

- عاشق نارگیم من

- رفیق آجیل من

- استاد پشتکم من

- تو وارو هم تکم من

- دلفک جنگلم من

- دلفک جنگلم من

- می‌خواید باز بگم... والسلام

خروس:

- آقای عزیز ناسلامتی داشتیم حرف می‌زدیم

میمون:

- مگه چکار کردم

خروس:

- هیچی مث خروس بی محل پریدی وسط حرف ما

میمون:

- خروس کیه

خروس:

- بنده

میمون:

- خب کی پرید

خروس:

- ای وای... حالا باید یک ساعت بحث کنیم خب شما

پریدید

میمون:

- من که نپریدم فقط پشتک و وارو زدم

سگ:

- عجیبه‌ها

گاو:

- جداً چه پشتکی چه آوازی... می‌بخشید اسم مبارک چیه

میمون:

- مبارک کیه

گاؤ:

- جنبه‌الی

میمون:

- اوہ... بلہ میمونم

گاؤ:

- ممنونم...

میمون:

- یعنی اسم شما ممنونہ؟

گاؤ:

- نخیر آقا... بندہ گاؤم

میمون:

- اہا... ن

گوسفند:

- بندہ بگم، با اجازہ بزرگترا، می شہ صحبت بکنم

خر:

- بلہ بفرمایید

طوطی:

- بزرگتر از شما نبود

سگ:

- ای وای باز شروع کرد [رو بہ گوسفند] بفرمایید

گوسفند:

- بسیار خوب

سگ:

- بگو جانم، تعارف نکن بگو جانم بگو... حرفت را بزن

گوسفند:

- عرض شود...! عرض کنم، هستم از گفتہ خود شرمندہ

میمون:

- یعنی شما خیلی خجالتی هستین

گوسفند:

- آره، مطلوبترین حیوانم

خوب و معصومترین حیوانم

در جهان خویترین موجودم

پاک و پاکیزہ‌ام و پر سودم

ولی باید کہ بگویم اینجا

راہ من نیست چنان راہ شما

می‌دهم بند بہ انسان، ہمہ چیز

دوست دارند مرا، اہل تمیز

ببر:

- جی شد مگہ من مردم کہ تو خود تو دو دستی داری

تقدیم انسان میکنی

گوسفند:

– منظور تون رو نمی فهمم

ببر:

– اولاً؛ بنده از شیر قویتر هستم

خوب و خوشترنگ جو مرمر هستم

ثانیاً؛ پوستم خوشگل و زیبا باشد

کشورم جنگل و صحرا باشد

– این کلام است مرا ختم سخن

افتخار همه باشد از من

حالا روشن شد که توی خوشمزه باید غذای من باشی

پلنگ:

– نفهمیدم، نفهمیدم چطور شد

[در میان تمامی حیوانات شور و ولولهای افتاده است، هر

کدام بطریقی خود را معرفی می کند.]

پلنگ:

– نفهمیدم، نفهمیدم چطور شد؟

– کی بود اومد منو ندید جلو شد؟

جناب ببر تزن حرف جفتنگ

مگه یادت رفته که هستم پلنگ

هیچ کس نیست به زیبایی من

کس نباشد به توانایی من

تا منم کس نزنند دم دیگر

که منم از همه کس افضل تر

– حالا معلوم شد که این لقمه چرب و نرم حق کیه؟

گوسفند:

– عمو سگه، به چیزی بگین، به کاری بکنین

در جهان بر همه انسانها

بهترین دوستم ای حیوانها

سگ:

- پاسبان هستم و با مهر و وفا

نیستم دشمن مخلوق خدا

- ولی اگر کسی بخواد زور بگه، زورم از اون بیشتره

گرگ:

- اه...

باز هر جا حرف از گله و گوسفند شد سر و کله این سگ پیدا شد

سگ:

- ساکت باش گرگ خونخوار

- [گوسفند را دل داری می دهد]

گرگ:

- همه دانند که لوسی ای سگ دشمن مرغ و خروسی ای سگ

- بی آدم میری موس موس میکنی خود تو در همه جا لوس میکنی

من نترس و زبل و چالاکم چون پی طعمه روم بی باکم

- حالا که متوجه شدی بزنی به چاک بگذار کارمون رو بکنیم

- ساکت باشید، احمقها، شما جنگلیها ابروی خودتونو،

سلطانتونو پیش دیگر حیوانات بردید مگه فراموش کردید

برای چی آمدید اینجا

شیر:

- مثل اینکه قراره به خبرایی بشه

گاو:

- درسته و چه خبری مهمتر از اینکه حیوانات دشت و

شیر:

بیابان خواسته اند ما سلطان شان باشیم

- کی این حرف رو زده

سگ:

- خود شماها! و ما هم پذیرفته ایم

شیر:

- تا آنجایی که بنده می دانم کسی چنین تقاضایی نکرده

شتر:

[دیگر حیوانات با سر تاید می کنند. صدای درخت است

درست است در صحنه می پیچد]

- هان! پس برای چی اینجا جمع شده اید

شیر:

- [پرسش در جمع حیوانات بر سرعت رد و بدل می‌شود و همگی بغیر از روباه به این نتیجه می‌رسند]
- اسب: فرمان حضرت نوح
- شیر: به فرمان حضرت نوح؟
- روباه: روباه دم بریده
- چه می‌گویند
- روباه: [با ترس و لرز]
- هیچی قربان
- شیر: مگر تو مرا از خواب بیدار نکردی و گفתי که همه حیوانات تقاضا کرده‌اند که ما سلطانشان باشیم
- روباه: آرام باشید جناب شیر - خودتونو کنترل کنید.
- شیر: خفه شو... روباه مکار
- ببر: -اولا کسی سلطان نمی‌خواد، ثانیاً اگر بخوان چرا من نباشم که خوب می‌دوم
- گرگ: سلطان باید چالاک و دونده باشد، مثال خودم
- پلنگ: -سلطان باید قوی و درنده باشد مثل خودم
- طوطی: -سلطان باید زبانش گویا باشد مثل خود من
- فیل: -سلطان باید خوش هیكل و جاق باشد مثل خودم
- خر: -سلطان باید عمر عمر کن خوبی باشد مثل خود من
- میمون: -سلطان باید خوشکل خوش ادا باشد مثل خود من
- [موزیک روی صدای حیوانات می‌آید. همه حیوانات به عنوان مختلف سرگرم اعتراض به یکدیگر هستند در همین اثنا کیوتر بال زنان روی یکی از سکوها می‌نشینند موزیک باآرامی قطع می‌شود.]

کیبوتر:

- بله بچه‌ها... هر کسی مَن مَن می‌کرد
شیر و روباه و ببر و پلنگ
شتر و گوز، میمون زرنگ
بخیال خود سلطان بودند،
اما همگی جمله نادان بودند
هر چه داریم خدا داده به ما

[حیوانات از بحث و جدل خود دست برداشته و سخنان
کیبوتر را می‌شنوند.]

- هر که در دار جهان خود خواه است
- همچو شیطان لعین گمراه است
- خوشگلی نیست دلیل خوبی
- زور گویی نبود محبوبی
- هر کسی بنده حق شد خوب است
- هر که مَن مَن نکند محبوب است

[موزیک زیر صدای کیبوتر می‌آید. کیبوتر خطاب به
حیوانات.]

- خداوند برای بدان و خود خواهان وعده بلا فرموده،
اونوقت شما و افسادین از خودتون تعریف می‌کنید؟
- برخیزید... برخیزید

جای در کشتی ایمان گیرید

[موزیک ادامه پیدا میکند - نور کاملاً روی کشتی می‌آید.
کیبوتر از محل در کشتی داخل می‌شود و روی دماغه کشتی
می‌نشیند. حضرت نوح در جایگاه مخصوص خود در



کشتی حاضر می‌شود]

حضرت نوح:

— آفرین بر تو کیو تر باشد

که دلت خانه داور باشد

راستی صاحب وجدانی تو

بنده درگاه یزدانی تو

همه‌ای خلق برابر هستید

همگی بنده داور هستید

[در حین سخنان نوح «ع» هوا رفته رفته متغیر می‌شود

صدای طوفان بگوش می‌رسد. گاه گاهی تند رعدی صحنه

را در بر می‌گیرد. حیوانات پناه‌گاهی جز کشتی نمی‌بینند و

بعضی از آنها قصد و آهنگ درون کشتی را دارند.]

نوح:

— وقت حرکت شده دعوا نکنید

شب شده دعوی بیجا نکنید

هر کسی گفت منم شیطان است

دشمن خویشش و یزدان است

اینچنین گفته خدای داور

هیچ کس نیست کسی را برتر

مگر آنکس که خدا خوان باشد

پیرو گفته یزدان باشد

کار شایسته کند پیوسته

نشود در ره ایمان خسته

دوری از فتنه شیطان گیرید

جای در کشتی ایمان گیرید

[حیوانات به ترتیب زرافه، سگ، موش، شتر، گاو، تا آخرین حیوان که گوسفند است در درون کشتی جای میگیرند. از پنجره های کوچک بالای کشتی گاه گاهی حیوانات را می توان دید.

کشتی بحرکت می افتد.

کشتی در درون نور کم تابداید می شود. رعد و برق و تاریکی محض بر صحنه حاکم می شود چند لحظه بعد صدای پدر بزرگ بگوش می رسد

بله بچه ها

صدا:

- آن زمان بار سفر بریستند

- همه از وحشت طوفان رستند

همه گفتند که ای پیغمبر

ایکه از سوی خدایی رهبر

[صدای اوت می شود و موزیک همراه با صدای بچه ها که ...]

مايه پدر بزرگي داريم

خیلی اونو دوست میداریم

«والسلام»

پایان



کتابخانه کودکان

۴۱۳
۰۳



انتشارات پیام آزادی
نیایان جمهوری اسلامی ایران میدان بهارستان و استقلال متابل شماره پانزده
کوچه شهید مطهری پلاک ۱۱ کد پستی ۱۹۶۸۸ قفسه ۲۱۱۴۲۷۵۰۳۱۵۵۱۵۰

ISBN 964-302-183-8

شابک: ۹۶۴-۳۰۲-۱۸۳-۸

